روزنامه صبح
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
توسعه ایرانی

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا
مدیرمسئول: مسعود حیدری
زیرنظر شورای سردبیری
مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کارو کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۶۶۹۵۶۶۰۰(۰۲۱)
نشانی سایت: toseeirani.ir
اینستاگرام: @tosee_irani
ایمیل: toseirani@gmail.com

آنلاین
toseeirani.ir
شماره ۲۱۷۴ / شنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۵ / ۲۱ ذوالقعده ۱۴۴۷ / ۹ می ۲۰۲۶

فوتبال خارجی

رئال مادریدی که آن را نمی‌شناسیم

غروب پادشاه

نگار رشیدی

در تاریخ فوتبال، نام رئال مادرید همواره با کلماتی چون پادشاه اروپا، بازگشت‌های غیرممکن و فرمانروای مطلق گره خورده بود. سانتیاگو برنابئو نه یک ورزشگاه، که معبدی بود که در آن معجزات رخ می‌دادند. اما این روزها، اگر از پنجره واقعیت به این باشگاه نگاه کنیم، دیگر خبری از آن شکوه خیره‌کننده نیست. تیمی که فصل را بدون حتی یک افتخار کوچک به پایان رسانده، این روزها با رختکنی روبه‌رو است که بیشتر به میدان مبارزه و رینگ بوکس شبیه است، رختکنی که بزرگان تیم به خود اجازه می‌دهند در آن با هم درگیری فیزیکی داشته باشند و یکدیگر را راهی بیمارستان کنند! مادرید امروز، نه شبیه به یک پادشاه، بلکه شبیه به امپراتور سالخورده‌ای است که دیوارهایش ترک خورده و لرزش دستانش را دیگر نمی‌تواند پشت شنل پرزرق‌وبرقش پنهان کند.

آنچه امروز در چمن سبز شاهدش هستیم، سقوط یک سبک زندگی است. رئال مادرید همیشه راهی برای پیروزی پیدا می‌کرد؛ حتی وقتی بد بازی می‌کرد و حتی وقتی تحت فشار بود. اما حالا، آن غریزه بقا جای خود را به یک سردرگمی مزمن داده است. تیمی که زمانی با یک نگاه کریستیانو رونالدو یا یک پاس مودریچ، لرزه بر تن غول‌های اروپا می‌انداخت، حالا در برابر تیم‌های درجه دو و سه اروپایی هم آسیب‌پذیر نشان می‌دهد.

مشکل فقط باختن نیست؛ در فوتبال همه می‌بازند. فاجعه اصلی، فقدان شخصیت است. مادرید دیگر آن ژن برنده‌ای را که دهه‌ها از آن دم می‌زد، در ریه‌هایش حس نمی‌کند. بازیکنانی که باید میراث‌دار بزرگانی چون دی‌استفانو و رائول باشند، حالا در زمین همچون سایه‌هایی سرگردان به نظر می‌رسند که وزن پیراهن سپید برای شانه‌های‌شان بیش از حد سنگین شده است.

حواشی اخیر پیرامون رختکن و مدیریت باشگاه، تیر خلاصی بود بر پیکر نیمه‌جان این فصل. وقتی تمرکز از مستطیل سبز به تیترهای زرد رسانه‌ها کوچ می‌کند، وقتی بازیکنان بیش از آنکه به فکر انسجام تیمی باشند، درگیر منیت‌های فردی و قراردادهای تبلیغاتی‌شان هستند، نتیجه‌اش می‌شود همین سقوط آزاد.

رئال مادرید فعلی، فاقد یک رهبر واقعی در زمین است. پس از رفتن بزرگان، خلاء قدرت در رختکن به وضوح حس می‌شود. دیگر کسی نیست که در دقایق ۸۰ به بعد، فریاد بزند و تیم را برای آن ریمونتاداهای معروف به جلو براند. سکوت حاکم بر تیم در لحظات بحرانی، نشانه‌ای است از اینکه پادشاه، دیگر سربازانی فداکار ندارد؛ او تنها کارمندانی گران‌قیمت دارد که با ساعت‌های لوکس به تمرین می‌آیند و با قلبی سرد از زمین خارج می‌شوند.

انتقاد به کادر فنی و مدیریت ورزشی باشگاه، بخش جدایی‌ناپذیر این مرثیه است. اصرار بر استفاده از مهره‌هایی که دیگر رمقی برای دویدن ندارند و ناتوانی در تزریق خون تازه و تفکر نوین به کالبد تیم، رئال را به یک تیم قابل پیش‌بینی تبدیل کرده است. حریفان دیگر از نام رئال مادرید نمی‌ترسند، چون می‌دانند با کمی پرس و دوندگی، می‌توانند این خط دفاعی متزلزل را از هم بپاشند.

اشتباهات پیاپی در نقل‌وانتقالات و پروژه‌هایی که بیشتر جنبه تجاری داشتند تا فنی، باعث شده تا ترکیب تیم نامتوازن شود. ما شاهد تیمی هستیم که در برخی پست‌ها دچار ترافیک ستاره‌های ناسازگار است و در برخی دیگر، با حفره‌هایی عمیق دست‌وپنجه نرم می‌کند. این رئال، دیگر آن ارکستر هماهنگی نیست که زیباترین سمفونی‌های اروپایی را می‌نواخت؛ بلکه مجموعه‌ای است از تکنوازان خودخواه که هر کدام ساز خود را می‌زنند.

در خشش جام‌های نقره‌ای در تالار افتخارات باشگاه، حالا بیش از آنکه مایه فخر باشد، یادآور شکوهی است که از دست رفته است. هواداری که سال‌ها به پادشاهی در اروپا عادت کرده بود، حالا با حقیقتی تلخ روبه‌رو است؛ رئال مادرید عادی شده است. البته کاش فقط همین عادی شدن بود، رئال مادرید به تیمی تبدیل شده که بازیکنانش در رختکن با هم گلاویز می‌شوند و مشت و لگد از خجالت هم درمی‌آیند!

عادی شدن و از دست دادن شخصیت، بدترین اتفاق برای برندی است که بر پایه خاص بودن بنا شده بود. وقتی تیم‌های رقیب با اعتمادبه‌نفس در برنابئو قدم می‌گذارند و با سه امتیاز خارج می‌شوند، یعنی آن ابهت تاریخی فرو ریخته است. پادشاه اروپا حالا به تماشاگر قدرت‌نمایی دیگران تبدیل شده و این دردناک‌ترین بخش داستان برای مادریدیستاهاست.

سقوط رئال مادرید، تنها یک اتفاق فوتبالی نیست؛ یک درس عبرت تاریخی است. داستانی درباره اینکه چگونه غرور، بی‌برنامگی و غرق شدن در افتخارات گذشته می‌تواند حتی بزرگ‌ترین امپراتوری‌ها را به زانو درآورد. اگر تغییری بنیادین، سفت و سخت و بی‌رحمانه رخ ندهد، پیراهن سپید مادرید برای همیشه به خاطره‌ای در کتاب‌های تاریخ تبدیل خواهد شد. پادشاه باید بیدار شود، اما نه با حرف و بیانیه، بلکه با بازگشت به ریشه‌هایی که در آن پیروزی تنها گزینه موجود بود. در غیر این صورت، باید پذیرفت که دوران فرمانروایی به سر آمده و تاج‌وتخت، به دست وارثانی افتاده که شایستگی حمل این میراث سنگین را ندارند.

نقد فدراسیونی که جور کردن بازی دوستانه با گامبیا برایش یک دستاورد به حساب می‌آید

شوخی با جام جهانی!

آریا طاری

در حالی که غول‌های فوتبال جهان خود را برای حضور در ویترین باشکوه جام‌جهانی ۲۰۲۶ آماده می‌کنند، سهم فوتبال ایران از دیپلماسی ورزشی و بازی‌های تدارکاتی، به داستانی غریب و تا حدی طنزآلود تبدیل شده است. داستانی که از وعده رویارویی با ماتادورهای اسپانیایی شروع شد و سرانجام به ایستگاه تیم ۱۱۶ جهان رسید. شاید حالا بد نباشد نگاهی به آنچه بر سر برنامه‌ریزی تیم ملی آمد، داشته باشیم؛ مسیری که در آن، گامبیا فرشته نجات فدراسیونی شد که تقویمش از همیشه خالی‌تر است!

همه چیز با لیست‌های پرطمطراق شروع شد. نام‌هایی که ردیف می‌شدند تا دل هواداران قرص شود؛ اسپانیا، مقدونیه، پاناما و حتی پورتوریکو. اما در دنیای واقعی فوتبال، جایی که برنامه‌ریزی حرف اول و آخر را می‌زند، این نام‌ها یکی پس از دیگری مانند حباب ترکیدند. فدراسیون فوتبال ایران که گویا تخصص عجیبی در مذاکرات ناتمام پیدا کرده، در حالی که قرار بود تیم را هفته پیش راهی ترکیه کند، ناگهان با یک تقویم سفید و یک چمدان باز روبه‌رو شد. امیر قلعه‌نویی، سرمربی تیم ملی، بارها تاکید کرده که برای آبروداری در جام‌جهانی، حداقل به سه بازی تدارکاتی جدی نیاز دارد. اما وقتی هماهنگی‌ها به بن‌بست می‌خورد، استراتژی تغییر می‌کند؛ اگر حریف نامدار نیامد، به سراغ حریف گمنام می‌رویم؛ و اگر آن هم نشد، خودمان با خودمان بازی می‌کنیم!

نکته طنزآمیز و البته تلخ ماجرا اینجاست که خبر نهایی شدن بازی با گامبیا، نه از راهروهای فدراسیون فوتبال ایران، بلکه از سوی گامبیایی‌ها رسانه‌ای شد. در حالی که مسئولان ما در سکوت خبری (بخوانید سردرگمی) به سر می‌بردند، حریف آفریقایی با افتخار اعلام کرد که نهم خردادماه به مصاف ایران می‌رود.

اما گامبیا با چه مشخصاتی به عنوان حریف تیم ملی ایران انتخاب شده است؟ تیمی که حتی افزایش سهمیه‌های جام‌جهانی به ۴۸ تیم هم نتوانست طلسم صعودش را بشکند. آنها در مرحله مقدماتی قاره آفریقا، قافیه را به ساحل‌عاج و گابن باختند و خیلی زود از دور رقابت‌ها کنار رفتند. تیمی که در رنکینگ فیفا پله ۱۱۶ را اشغال کرده، حالا قرار است نقش شبیه‌ساز رقبای جهانی ایران را بازی کند.

یک واقعیت تلخ؛ تنها ستاره واقعی آنها، یانکوبا مینته وینگر برایتون است که او هم به دلیل خارج بودن بازی از تقویم فیفادی، احتمالا اجازه باشگاهش برای حضور در این مسابقه را نخواهد داشت. یعنی احتمالا تیم ملی ایران قرار است مقابل تیمی بازی کند که حتی ستاره اصلی‌اش را هم به همراه ندارد.

باید با واقعیت روبه‌رو شد؛ برای فدراسیونی که در آستانه جام‌جهانی، بزرگ‌ترین دستاوردش تقسیم کردن تیم ملی به دو گروه و برگزاری بازی تدارکاتی با پیراهن‌های قرمز و سفید (تیم الف در مقابل تیم ب) در مرکز ملی فوتبال است، بازی با گامبیا یک موفقیت استراتژیک محسوب می‌شود!

در واقع، وقتی کار به جایی می‌رسد که بازیکنان تیم ملی باید برای گرم ماندن در شرایط مسابقه، روبه‌روی رفقای صمیمی خودشان بایستند و جدی‌جدی خطا کنند، دیدن ساق‌های بازیکنان گامبیا در زمین مسابقه حتی پشت درهای بسته مثل یک معجزه به نظر می‌رسد. این سطح از آماده‌سازی، بیشتر شبیه به مسابقات محلات است تا تیمی که سودای صعود از مرحله گروهی جام‌جهانی را در سر دارد.

شنیده‌ها حاکی از آن است که به دلیل نبود رقیب ملی، احتمال دارد تیم ملی در اردوی ترکیه به مصاف تیم‌های باشگاهی غیرایرانی برود. تصور کنید؛ تیمی که باید با قدرت‌های فوتبال جهان سرشاخ شود، قرار است مقابل تیم‌های رده چندم لیگ ترکیه یا کشورهای همسایه عیار خود را بسنجد. این یعنی سقوط آزاد در برنامه‌ریزی.

همیشه از قلعه‌نویی انتقاد بوده اما باید اعتراف کرد امیر حالا در وضعیتی قرار گرفته که باید از هیچ، همه چیز بسازد. او که می‌داند سطح فنی گامبیا یا تیم‌های باشگاهی ترکیه فاصله‌ای کهکشانی با حریفان جام‌جهانی دارد، مجبور است به همین بازی‌های حداقلی دل خوش کند.

فوتبال ایران همیشه به اتفاقات و غیرت ایرانی تکیه کرده است، اما در جام‌جهانی ۲۰۲۶، جایی که علم‌ترین و بازی‌های تدارکاتی حرف اول را می‌زند، نمی‌توان با بازی مقابل گامبیا و مسابقات درون‌تیمی (قرمز مقابل سفید) به جنگ غول‌ها رفت. اینکه فدراسیون نتوانسته حتی با تیم‌هایی نظیر پاناما یا مقدونیه به توافق نهایی برسد، نشان‌دهنده یک ضعف عمیق در ساختار روابط بین‌الملل فوتبال ماست. فعلا باید منتظر نهم خرداد ماند و دید شاگردان قلعه‌نویی مقابل رقیب گمنامی که از استعمار بریتانیا خارج شده اما هنوز راه جام‌جهانی را پیدا نکرده، چه نمایشی از خود به جا می‌گذارند.

شاید حق با منتقدان باشد؛ در این وانفسای برنامه‌ریزی، همین که گامبیا قبول کرده با ما بازی کند، خودش یک پیروزی بزرگ برای آقایان است! با این فرمان، بعید نیست بازی تدارکاتی بعدی ما، جدال با منتخب لژیونرهای شاغل در لیگ‌های دسته دوم اروپایی باشد. جام‌جهانی نزدیک است، اما انگار ساعت فدراسیون ما هنوز به وقت خواب زمستانی تنظیم شده است.

امیر قلعه‌نویی، سرمربی تیم ملی، بارها تاکید کرده که برای آبروداری در جام‌جهانی، حداقل به سه بازی تدارکاتی جدی نیاز دارد. در این حال، شنیده‌ها حاکی از آن است که به دلیل نبود رقیب ملی، احتمال دارد تیم ملی در اردوی ترکیه به مصاف تیم‌های باشگاهی غیرایرانی برود

چهره به چهره

بحران سنگربانان در اردوی قلعه‌نویی

سایه تردید

در حالی که کمتر از چند ماه تا آغاز رقابت‌های حساس جام‌جهانی باقی مانده، ورزشگاه پاس قوامین شاهد صحنه‌هایی بود که بیش از آنکه نویدبخش آمادگی باشد، زنگ خطر را برای امیر قلعه‌نویی به صدا درآورد. دومین دیدار درون گروهی تیم ملی، به ویترینی برای نمایش متزلزل دروازه‌بانانی تبدیل شد که هر کدام به دلیلی، از روزهای اوج خود فاصله گرفته‌اند.

پیام نیازمند که در نیمه نخست مسئولیت حراست از دروازه تیم سفید را بر عهده داشت، روزی کابوس‌وار را پشت سر گذاشت. اشتباه محاسباتی او روی شوت صالح حردانی و در ادامه، تعلل مرگبار در بازی با پا که منجر به لو رفتن توپ و گلزنی هادی حبیبی‌نژاد شد، نشان داد که تمرکز او به شدت آسیب دیده است. اگرچه واکنش تماشایی او در موقعیت تک‌به‌تک، اندکی از بار انتقادات کاست، اما این برای سنگربانی در سطح ملی کافی نبود. با خروج نیازمند، نوبت به حسین حسینی رسید؛ اما او نیز در بدو ورود، با خروجی نامطمئن روی یک ضربه کرنر، اجازه داد تا روزبه چشمی به سادگی دروازه را باز کند. این ضعف در خروج‌ها و عدم هماهنگی با خط دفاعی، دقیقا همان چیزی است که کادر فنی را نگران کرده است. در سوی دیگر میدان، علیرضا بیرانوند نیز سایه‌ای از آن ستاره همیشگی بود؛ او با اشتباهات در پاس‌دهی، خوش‌شانس بود که دروازه‌اش بسته ماند و محمد خلیفه جوان هم نتوانست از زاویه‌ای بسته، مانع از باز شدن دروازه‌اش شود.

شاید بتوان ریشه این افت محسوس را در غیبت آلین دینکا، مربی اختصاصی دروازه‌بان‌ها جست‌وجو کرد. شرایط خاص و ناامنی‌های منطقه‌ای باعث شده تا دینکا نتواند در کنار شاگردانش باشد. اگرچه حامد پاکسیما و مسعود مرادخانی با برنامه‌های راه‌دور او کار را پیش می‌برند، اما فاصله گرفتن از فضای رقابتی باشگاهی و نبود یک مربی کارکشته در کنار زمین، باعث شده تا دروازه‌بان‌های تیم ملی در شرایطی جنگی اما بدون فرمانده، دچار افت کیفیت شوند.

وضعیت نگران‌کننده بیرانوند پس از اخراج در بازی باشگاهی، در کنار نمایش ضعیف سایر گلرها، کادر فنی تیم ملی را در یک بن‌بست تاکتیکی قرار داده است. دروازه‌بان، نیمی از قدرت یک تیم در تورنمنت‌های بزرگ است؛ جایی که یک اشتباه می‌تواند به قیمت حذف تمام شود. حالا باید دید امیر قلعه‌نویی در این فاصله کوتاه، چگونه می‌تواند اعتمادبه‌نفس از دست‌رفته سنگربانانش را بازیابی کند.

اتفاق روز

انریکه با پشت سر گذاشتن روزهای سخت، حالا در آستانه جاودانگی قرار گرفته است

به یاد ژانا

نازنین دشتی

سوت پایان بازی که در فضای ملتهب و پر از استرس ورزشگاه طنین‌انداز شد، تنها پایان یک مسابقه فوتبال نبود؛ این سوت، ناقوس بیداری تیمی بود که سال‌ها در رویای رسیدن به چنین لحظه‌ای، کابوس‌های بی‌پایانی را تجربه کرده بود. پاریسن‌ژرمن با عبور از سد بتنی، بی‌رحم و تسخیرناپذیر بایرن مونیخ، نه تنها بلیت حضور در فینال لیگ قهرمانان اروپا را برای دومین سال متوالی رزرو کرد، بلکه ثابت کرد که قهرمانی سال گذشته‌اش یک اتفاق یا معجزه زودگذر نبوده است. حالا پاریس، در آستانه دفاع از عنوان قهرمانی خود قرار گرفته است؛ قله‌ای بسیار مرتفع و ترسناک که در تاریخ مدرن این رقابت‌ها، پیش از این تنها توسط رئال مادرید، پادشاه بلامنازع و ابدی این بازی‌ها، فتح شده بود. اما در میان تمام هیاهوها، پرچم‌های برافراشته، اشک‌های شوق هواداران فرانسوی و تیترهای درشت روزنامه‌ها، چهره ویژه، آرام و البته طوفانی این اتفاق بزرگ، کسی نیست جز لوئیز انریکه. مردی که حالا با دو قهرمانی در اروپا، با چشمانی پر از امید و قلبی مملو از خاطرات، به دنبال سومین تاج‌گذاری خود در قاره سبز است.

برای درک عظمت کاری که لوئیز انریکه در پاریس انجام داده، باید از زرق و برق‌های همیشگی این شهر فاصله بگیریم و به تاریک‌ترین و عمیق‌ترین لایه‌های روح این مرد و باشگاهی که هدایتش را بر عهده گرفت، نفوذ کنیم. این پاریسن‌ژرمن، دیگر آن تیم هالیوودی و پر از ادا و اصول سال‌های گذشته نیست. انریکه در شرایطی تیمش را به بام اروپا رساند و حالا در آستانه یک دبل تاریخی و تکرارنشدنی قرار داده است که خلع سلاح‌ترین نسخه پاریس در یک دهه اخیر را در اختیار دارد. در ترکیب تیم او دیگر خبری از نبوغ فرازمینی لیونل مسی نیست، دیگر سایه سنگین و حرکات نمایشی نیمار در زمین دیده نمی‌شود و مهم‌تر از همه، او این مسیر صعب‌العبور را بدون کیلیان امباپه، پسر طلایی فرانسه و ماشین گلزنی سال‌های اخیر باشگاه، طی کرده است.

سال‌ها بود که مالکان قطری پاریسن‌ژرمن با این توهم زندگی می‌کردند که می‌توانند قهرمانی اروپا را با چک‌های سفیدامضا و خریدن گران‌ترین ستاره‌های کهکشان فوتبال تضمین کنند. آنها یک رختکن پر از منیت، غرور و ستاره‌های فردی ساخته بودند که در لحظات بحرانی، به جای تکیه بر یکدیگر، به دنبال ناجی می‌گشتند. اما انریکه وقتی پا به پاریس گذاشت، با یک تبر به جان این تفکر مسموم افتاد. او به وضوح نشان داد که در فلسفه فکری‌اش، هیچ نامی بزرگ‌تر از نام باشگاه و هیچ ستاره‌ای درخشان‌تر از کلمه مقدس تیم نیست.

پاریسی که با انریکه قهرمان شد و حالا با واریایی‌های مغرور را به زانو درآورده، مجموعه‌ای از سربازان فداکار است. بازیکنانی که شاید در مراسم توپ طلا رتبه‌های اول را به خود اختصاص ندهند، اما در زمین مسابقه، برای هر وجب از چمن می‌جنگند، تکل می‌زنند، عرق می‌ریزند و برای هم تیمی خود جان می‌دهند. انریکه از خاکستر آن تیم پر زرق و برق اما شکننده، یک دژ مستحکم ساخت. او به جهان فوتبال ثابت کرد که فوتبال همچنان یک ورزش گروهی است و ۱۱ قلب هم‌تپش، همیشه بر چند نام پرآوازه غلبه خواهند کرد. تاکتیک‌های او، دوندگی‌های بی‌امان هافبک‌هایش، انسجام دفاعی و شجاعت در حمله، همگی بازتابی از شخصیت خوداوست؛ شخصیتی تسلیم‌ناپذیر، جنگنده و به شدت واقع‌بین.

اما داستان لوئیز انریکه، تنها داستان تاکتیک‌ها، تعویض‌های طلایی یا عبور از سد بایرن مونیخ نیست. داستان او، مرثیه‌ای است برای اندوه و حماسه‌ای است برای بقا. برای فهمیدن اینکه این مرد چگونه می‌تواند در برابر کوهی از فشارها، رسانه‌های بی‌رحم پاریسی و انتظارات خردکننده دوام بیاورد، باید به چند سال قبل بازگردیم. به آن روزهای تاریک و جانکاهی که جهان برای لوئیز انریکه از حرکت ایستاد.

در سال ۲۰۱۹، خبری فوتبال جهان را در بهت و ماتم فرو برد. ژانا، دختر کوچک و ۹ ساله انریکه، پس از پنج ماه مبارزه دردناک با سرطان استخوان، درگذشت. هیچ کلمه‌ای در هیچ زبان و فرهنگی نمی‌تواند عمق فاجعه‌ای را که بر یک پدر در لحظه از دست دادن فرزندش آوار می‌شود، توصیف کند. انریکه، مردی که در کنار زمین با شور و حرارت فریاد می‌زد، ناگهان در سکوتی مرگبار فرو رفت. او از هدایت تیم ملی اسپانیا کناره‌گیری کرد و به خلوت تاریک سوگواری پناه برد. بسیاری در آن روزها گمان می‌کردند که فوتبال دیگر انریکه را نخواهد دید؛ چرا که وقتی تکه‌ای از قلب یک انسان در خاک دفن می‌شود، برخاستن و ادامه دادن به زندگی روزمره، شبیه به یک غیرممکن به نظر می‌رسد، چه رسد به بازگشت به دنیای پر از استرس و بی‌رحم فوتبال در بالاترین سطح ممکن.

او حسابی تحت فشار بود؛ نه فشار رسانه‌ها یا منتقدان ورزشی، بلکه تحت فشار سنگین‌ترین و کشنده‌ترین وزنه هستی؛ غم از دست دادن جگرگوشه. روزها و شب‌هایی بر او گذشت که هیچ دوربین و خبرنگاری آن را ثبت نکرد. شب‌هایی که فقط او بود و جای خالی ژانا. اما لوئیز انریکه، به جای آنکه در این تاریکی مطلق حل شود، تصمیم گرفت از آن نوری برای ادامه مسیر بسازد. او بازگشت، نه برای فراموش کردن، بلکه برای زندگی کردن با یاد دختری که عاشق لبخندهای پدرش بود.

بازگشت انریکه به فوتبال، دیگر بازگشت یک مربی معمولی نبود. او حالا مردی بود که بزرگ‌ترین ترس ممکن در جهان هستی را لمس کرده بود. کسی که مرگ فرزند را دیده باشد، دیگر از فریادهای هواداران رقیب، از انتقادهای تند روزنامه‌نگاران، یا از نام بزرگ تیم‌هایی مانند بایرن مونیخ ترسی به دل راه نمی‌دهد. او فوتبال را در جایگاه واقعی‌اش قرار داد؛ یک بازی زیبا، یک هنر گروهی، امانه مهم‌تر از خود زندگی.

همین نگاه فلسفی و عمیق بود که به او اجازه داد در پاری‌سن‌ژرمن معجزه کند. وقتی او هدایت تیمی را بر عهده گرفت که پر از حاشیه، توقعات بیجا و فشارهای خردکننده بود، با آرامشی که ریشه در همان دردهای عمیق داشت، تیم را مدیریت کرد. او به بازیکنانش یاد داد که به جای ترسیدن از شکست، از لحظه لحظه حضور در زمین لذت ببرند. او به آنها فهماند که اتحاد و همبستگی، تنها راه نجات در برابر طوفان‌های بزرگ است.

زمانی که رسانه‌ها او را برای خط زدن ستاره‌ها یا تغییر سیستم بازی تحت فشار قرار می‌دادند، انریکه با لبخندی تلخ و نگاهی نافذ به آنها پاسخ می‌داد. در پس آن نگاه، مردی پنهان بود که می‌دانست فشارهای واقعی زندگی چیست. او به بازیکنان جوانش اعتماد کرد، به آنها جسارت بخشید و تیمی ساخت که نماد کامل کلمه مقاومت است.

بازی مقابل بایرن مونیخ، تبلور تمام ایدئولوژی‌های انریکه بود. بایرن همیشه نماد قدرت ماشین‌وار فوتبال آلمان بوده است؛ تیمی که به راحتی رقبا را له می‌کند و در اروپا کمتر تیمی جرات نگاه کردن در چشمان آنها را دارد. اما پاریس انریکه نه تنها نترسید، بلکه با شجاعتی مثال‌زدنی، ریتم بازی را به حریف دیکته کرد. بازیکنانی که نام‌های پرطمطراقی نداشتند، اما قلب‌هایی به بزرگی اقیانوس در سینه‌شان می‌تپید، تک‌تک دستورات تاکتیکی مربی‌شان را در زمین پیاده کردند. این صعود، پاریس را در موقعیتی تاریخی قرار داده است. آنها حالا در فینال هستند تا از قهرمانی فصل گذشته خود دفاع کنند. کاری که در دوران لیگ قهرمانان با فرمت جدید، به جز رئال مادرید مقتدر و جادویی، هیچ تیمی قادر به انجام آن نبوده است. رسیدن به این نقطه، آن هم بدون فوق‌ستاره‌هایی که پیش‌تر ستون‌های اصلی تیم محسوب می‌شدند، ارزش کار لوئیز انریکه را هزاران بار بیشتر می‌کند. او ثابت کرد که سیستم، تفکر و اراده، از استعدادهای فردی و خریدهای نجومی قدرتمندتر است.

این دستاورد، سیلی محکمی است بر صورت تمام کسانی که معتقد بودند فوتبال مدرن تنها به پول و ستارگان فردی متکی است. انریکه نشان داد که یک رهبر واقعی می‌تواند با دستانی خالی از ستارگان کلاسیک، تیمی بسازد که تمام ستارگان جهان در برابر عظمت تیمی‌اش سر تعظیم فرود بیاورند.

حالا تنها یک قدم، تنها یک مسابقه ۹۰ دقیقه‌ای (و شاید کمی بیشتر) تا جاودانگی مطلق فاصله است. لوئیز انریکه که با کسب دو قهرمانی پیشین در اروپا جایگاه خود را به عنوان یکی از نوابغ مربیگری تثبیت کرده بود، حالا برای کسب سومین جام خود دورخیز کرده است. جامی که بدون شک، شخصی‌ترین، احساسی‌ترین و باشکوه‌ترین دستاورد تمام زندگی او خواهد بود.

وقتی سوت پایان فینال به صدا درآید، فارغ از هر نتیجه‌ای که روی تابلو ثبت شود، لوئیز انریکه بزرگ‌ترین پیروز میدان زندگی است. او مردی است که از قعر جهنم اندوه برخاست، قطعات شکسته روحش را بند زد و تیمی را رهبری کرد که آینه تمام‌نمای ایستادگی و امید است.

تصور کنید لحظه‌ای را که پاریس قهرمان شود؛ بازیکنان در حال پایکوبی روی چمن سبز هستند، جام نقره‌ای رنگ لیگ قهرمانان زیر نور پروژکتورها می‌درخشد و صدای تشویق‌ها گوش فلک را کر می‌کند. در آن هیاهو، اگر به کنار زمین نگاه کنید، مردی را می‌بینید که با پیراهنی ساده، دست‌هایش را در جیب برده و در میان شلوغی‌ها گم شده است. او احتمالا برای چند ثانیه چشمانش را می‌بندد، سرش را به سمت آسمان تاریک اما پرستاره می‌چرخاند و لبخندی ملایم روی لبانش نقش می‌بندد. لبخندی که خطاب به هیچکس در ورزشگاه نیست؛ مکالمه‌ای است بی‌صدا میان یک پدر قهرمان و ستاره کوچکی در آسمان که از آن بالا، به کارهای بزرگ پدرش افتخار می‌کند.

کار بزرگ انریکه، تنها فتح جام‌ها و عبور از سد غول‌هایی چون بایرن مونیخ نیست؛ شاهکار او، دمیدن روح زندگی، امید و کار گروهی در کالبد تیمی بود که پیش از او، تنها مجموعه‌ای از نام‌های بی‌روح بود. او به ما یادآوری کرد که حتی پس از تاریک‌ترین شب‌ها و ویرانگرترین طوفان‌ها، هنوز هم می‌توان از جای برخاست، تیمی ساخت، جنگید و جهان را به زیباترین شکل ممکن فتح کرد. لوئیز انریکه، فراتر از یک مربی، نماد باشکوه غلبه نور بر تاریکی در مستطیل سبز فوتبال است.